

### متن پرسش

یا محبوب! علی اکبر را نمی‌دانم چه نامم لیک همین که با نام مبارکش می‌نامیم او را سعادت کم نیست. این عید بر شما مبارک باد. سپاس از پاسخ زیباییتان به سوال قبلی. اما حال سوالی دارم که نمی‌دانم چقدر در ورطه ی حقیقت در میتابد. دیشب در جریان صحبت با یکی از اساتید دریافتم در برهان گیر کرده ام و تا عرفان جاده ناپیدا زیاد است! وقتی عقبه ی این لشکر عشق را می‌نگرم فقط خودی می‌بینم که بی استدلال در مسلخ افتاد. لیک حال درگیر برهانم اما امروزم با سوالی عجیب شده چه بی استدلال چه با استدلال و چه با عمق وجود چرا تا به حال به درد فراغ خود توجه نداشته ام؟ به قول خودتان شاید باید به موضوعات طور دیگری نگاه کرد اما امروز من دانسته ها را زمین گذاشته و فقط به یک موضوع می‌پردازد: چرا به فراغ پرداخته نمی‌شده؟ و آن هم این چنین؟ استاد بنده سعی در مطالعه و تفکر دارم اما به ناگاه کتاب‌ها همه یک کتاب و صفحات همه یک صفحه و خطوط همه یک خط و کلمات فقط یک کلمه می‌سازند: «او». در این خصوص، این پرداختن باید منتهی به احساس کثرت زدگی شود که نهایتش همان حضور تاریخی است که فرمودید؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! لنگان لنگان از راه باریک کتابی به راه باریک دیگری باید قدم گذاشت و همچنان در اطراف گشت و باز هم گشت. همچون موری که دانه بر دهان دارد تا به سوی لانه ببرد، ولی می‌یابیم که گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف می‌رود، با این‌که معلوم است لانه خود را می‌شناسد و می‌داند باید به کجا برود؛ ولی گویا خداوند بنا را بر آن گذارده تا آن «مور» تنها به خانه و لانه‌اش نظر نداشته باشد، بلکه با وسعتی بیشتر، زندگی را در اطراف خواسته‌های اولیه‌اش تجربه کند هرچند بعداً معلومش می‌شود:

آن‌که عمری در پی او می‌دویدم کو به کو/ ناگهانش یافتم با دل نشسته روبه‌رو

همان است که گفتید آری! «صفحات همه یک صفحه و خطوط همه یک خط و کلمات فقط یک کلمه می‌سازند» تا هر چه بیشتر «او» معلوم کند که فقط اوست که اوست. «يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ.» [۱] موفق باشید

[۱] - در کتاب «توحید» صدوق از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود: «رَأَيْتُ الْخِضَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرِ بَلِيَّةٍ ، فَقُلْتُ لَهُ: عَلَّمَنِي شَيْئًا أَنْصُرَ بِهِ عَلِيَّ الْأَعْدَاءَ ! فَقَالَ: قُلْ: يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ ! فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ ! عَلَّمْتَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ ! فَكَانَ عَلِيٌّ لِسَانِي يَوْمَ بَدْرِ . وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرَأَ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ . فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ: يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ ، اغْفِرْ لِي وَانصُرْ لِي عَلَيَّ الْكَاْفِرِينَ !» «من حضرت خضر علیه السلام را در خواب ، يك شب مانده به غزوه بدر دیدم ، و به او گفتم: چیزی به من تعلیم نما تا بدان چیز بر دشمنان ظفر یابم ! خضر گفت: بگو: يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ! (ای هویت مطلقه عامه! ای کسیکه هویتی در عالم وجود ندارد بجز هویت او!) چون شب را به صبح آوردم آن رؤیا را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله حکایت کردم. رسول خدا به من گفت: ای علی! این اسم اعظم حق است که به تو تعلیم شده است! و آن ذکر بر زبان من در روز معرکه بدر جاری بود.